



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره چهارم • زمستان ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral
Studies Vol. 4, No. 4, Winter 2022



جستاری در مسئله‌شناسی

مناسبات اخلاق و اقتصاد

محسن زندی*

 10.22034/ethics.2022.49995.1484

چکیده

واکاوی مناسبات اخلاق و اقتصاد - به عنوان دو شاخه معرفتی و نیز دو شیوه زیستن - همواره مهم و در خور توجه بوده است. در این نگاشته، ضمن بررسی یک نقطه آغاز مهم تاریخی در پژوهش‌های ناظر به مناسبات اخلاق و اقتصاد، دیدگاه‌های خاص و در خور تأمل یکی از آغازگران این پژوهش را که به ناسازگاری اخلاق فردی سستی - به عنوان یک شیوه زیست فردی - با اقتصاد - به عنوان یک شیوه زیست اجتماعی / نظام‌مند - قائل بوده است، پرداخته شده است. در این راستا، پس از واکاوی خاستگاه مشترک گفتمان اخلاق و اقتصاد، به مفهوم‌شناسی اخلاق و اقتصاد - به عنوان دو حوزه معرفتی و دو شیوه زیستن - پرداخته شده و در ادامه، مناسبات اخلاق و اقتصاد - در سه محور انگیزش، بینش، و کنش اخلاقی / اقتصادی - همراه با طرح چند مسئله مهم ناظر به هر یک از آنها، بررسی و تحلیل شده است. بی‌شک، طرح و تبیین این مسایل مهم میان‌رشته‌ای مربوط به مناسبات اخلاق و اقتصاد، نقشه راه و راهنمایی برای محققان در انجام پژوهش‌های بعدی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

اخلاق، اخلاق و اقتصاد، مناسبات اخلاق و اقتصاد، اقتصاد دستوری، اقتصاد اثباتی، توسعه و تولید.

* دکترای مدرسی معارف اسلامی، قم، ایران | zandi_mohsen@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۰/۰۰ □ تاریخ تولید: ۱۴۰۰/۰۰/۰۰

برنارد مندویل^۱ (۱۶۷۰-۱۷۳۳) - فیلسوف، پزشک و ادیب هلندی تبار - از نخستین کسانی بود که به بررسی رابطه اخلاق با اقتصاد پرداخت. بخشی از زندگی حرفه‌ای او در انگلستانی سپری شد که دوره رشد سریع اقتصادی‌اش را می‌گذارند و در تراز مثبت تجاری، گوی سبقت از دیگر کشورها ربوده بود (Schumpeter, 1954, pp. 83-87). او با توجه به مشاهداتش از رفتار انسان‌ها و نیز تجربه‌اش از روند رشد اقتصادی انگلستان، توجهش به رابطه انگیزش و رفتار اخلاقی و رابطه انگیزش و رفتار اقتصادی انسان جلب شد و با طرح یک آزمایش ذهنی - که روشی پرکاربرد در تحلیل نظری است - در قالب تمثیل «کندوی زنبورها» به دو نتیجه (درباره انگیزش و رفتار آدمیان) دست یافت (Samuelson, 1947, pp. 11-15):^۲ نخست اینکه در انگیزه‌های انسانی، چیزی با عنوان «انگیزه اخلاقی صرف» وجود ندارد و دوم اینکه نظام اخلاق تاریخی و سنتی، بر اساس رفتار فردی تبیین شده و در تعارض با نظام‌های اقتصادی‌ای است که هدفش تنظیم رفتار فرد بر اساس یک نظام گسترده تر است. تسلط اخلاق سنتی فردی، مساوی است با نابودی حیات اقتصادی و اجتماعی آن جامعه.

بر اساس نتیجه و نکته نخست، چیزی با عنوان «انگیزه مذهبی و اخلاقی صرف» در انسان‌ها وجود ندارد و همواره زیربنای این انگیزه‌ها را انگیزه‌های مادی تشکیل می‌دهند. مندویل به واسطه سال‌ها کار در بیمارستانی که با انگیزه‌های اخلاقی و مذهبی (خیریه) ساخته شده بود، متوجه بویسی پیچیده در سطوح زیرین شخصیت مؤسسان و کارکنان بیمارستان شد و فهمید:

۱. این انگیزه‌ها صرفاً در سطح پدیداری رفتار (رفتار گفتاری) ظهور و بروز دارند؛
۲. با ژرف‌کاوی می‌توان دریافت که - در سطوح زیرین - چیزی جز انگیزه‌های مادی (برای مثال، جاه‌طلبی، کسب قدرت یا اقتدار و ثروت) مایه انگیزش و محرک افراد نیست؛
۳. این انگیزه‌های زیرین، چنان مخفی هستند که گاهی حتی برای فرد نیز آشکار نیستند و برای مثال، انگیزه اصلی از بنای یک مؤسسه خیریه یا مؤسسه علمی، مذهبی و اخلاقی یا نهاد حکومتی/دینی چیزی جز طمع یا میل به قدرت نیست؛ طمع و میلی که در سطح خودآگاه

1. Bernard Mandeville / Bernard de Mandeville

۲. گزارش‌های مقاله از کتاب مندویل، برگرفته از منبع زیر است:

Hundert, E. J. (2005) [1994]. *The Enlightenment's Fable: Bernard Mandeville and the Discovery of Society*. Cambridge University Press

خود را در ملحفه‌های اخلاقی و مذهبی پیچانده است.

نکته دومی که اهمیت بیشتری برای مطالعات اخلاقی دارد و چه بسا پیش از مندویل، هیچ محققى - به شکلی نظام‌مند - بدان توجه نکرده بود، تناقضی بود که او در ماهیت اخلاق و اقتصاد - هم به‌عنوان یک نظام معرفتی و هم به‌عنوان سبک زندگی - یافته بود. شبیه این تناقض را متفکرانی چون نیکولو ماکیاولی (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) - فیلسوف سیاسی ایتالیایی - نیز در رابطه اخلاق و سیاست مورد توجه قرار داده بودند، اما ادعا و اثبات این ناسازگاری در حوزه اقتصاد و اخلاق بدیع می‌نمود (Broome, 1978, p. 9; Anderson, 1990, pp. 188-195). استدلال او را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

۱. اخلاق سنتی - چه در حوزه معرفتی و چه در قالب یک سبک زندگی - به حوزه فردی تعلق دارد و واحد مورد توجه آن - اعم از مطالعه، بحث و القای احکام - «فرد انسانی»، بما هو انسان است.

۲. اقتصاد - چه به‌عنوان یک معرفت و چه به‌عنوان یک سبک زندگی - به حوزه اجتماعی و سیستمی متعلق است و واحد مورد توجه آن «جامعه» است و فرد را هم در سیاق و ساختار جامعه مورد توجه قرار می‌دهد.^۱

۳. اگر یک امر فردی در امری اجتماعی و سیستمی دخالت کند، نتایجی تلخ به بار می‌آورد؛ درست مثل ترکیب دو ماده یا واحد غذایی که چه بسا به‌تنهایی بسیار خوشمزه هستند، اما در مقام ترکیب، ماده‌ای به شدت چندش‌آور تولید می‌کنند؛ مثل ترکیب شکلات با گوشت کوبیده. بنابراین، او در صدد تخریب اخلاق نیست، بلکه به یک تضاد مهم میان آن دو توجه دارد (Anderson, 1993, pp. 64-71).

مندویل، در مقابل ماکس وبر که در رساله اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، نظام اقتصادی سرمایه‌داری نوین غرب را محصول مستقیم انگیزش اخلاقی دینی کار به‌عنوان وظیفه، در بخشی از پیروان آیین پروتستان، یعنی کالونی‌ها می‌دانست (Wilber, 1984, pp. 43-44)، سنت اخلاقی جاری در سده‌های پیشین را یک معرفت یا شیوه زیست کاملاً فردگرایانه می‌شمرد که انسان را فارغ از جامعه و حیات اجتماعی می‌بیند و می‌کاود و دستور چگونه زیستن می‌دهد. این دانش یا شیوه زیست، با فرد به‌عنوان تکه پازلی از یک حیات کلی‌تر اجتماعی و تاریخی کار

۱. دقت داشته باشید که اقتصاد مد نظر مندویل همانند اقتصاددانان دوره کلاسیک، عموماً مربوط به اقتصاد کلان است که به سطح عمومی جامعه مربوط است.

ندارد و حتی به این توجه ندارد که دستورات اخلاقی فردگرایانه ناشی از همان بینش ایزوله از انسان، چه فجایعی می‌تواند در عرصه اجتماع پدید آورد؛ به‌ویژه، اجتماعات دنیای مدرن که حتی بی‌ربط‌ترین مسایل نیز به هم گره خورده‌اند و بنا بر آن شوخی معروف، عطسه ریس جمهور یک کشور، می‌تواند اقتصاد کشوری دیگر را زیر و رو کند.

بنابراین، «اخلاق» نه توان حضور در زندگی اجتماعی را دارد و نه این حضور امری مطلوب است. در واقع، برای قوام اجتماع، باید اخلاق فردگرایانه سنتی را کنار نهیم و همانند مذهب، آن را صرفاً یک تجربه شخصی در حیات فردی بشماریم و یا آنکه اخلاقی تازه و مبتنی بر زندگی اجتماعی و سازمانی/سیستمی بسازیم.

شایان توجه است که در صورت دوم، اخلاق یک پوشش زمان‌مند و مکانمند است، یعنی اولاً، اخلاق است؛ زیرا قواعد صوری اخلاق بر آن حاکم است. ثانیاً، ایستا و ثابت نیست و پوششی مداوم دارد و ثالثاً، این پوشش، زمان‌مند و مکان‌مند است و از آنجا که با گذر زمان به سمت اقتصادی جهانی می‌رویم، می‌توان از اخلاقی جهانی‌ای سخن گفت که واحد آن، جوامع و حکومت‌ها هستند، نه افراد.

برای روشن شدن بیشتر، بیایید جوامع و اقتصاد دو هزار سال آینده آنها را تصویر و تصور کنیم. همان‌گونه که اقتصاد امروز با بازارهای ابتدایی دو هزار سال قبل قابل قیاس نیست، طبیعتاً اقتصاد کنونی ما نیز با اقتصاد هزاران سال بعد و موقعیت اقتصادی آیندگان قابل قیاس نخواهد بود. برای مثال، آینده نزدیک پول و خلق پول‌های تازه و غیرمتمرکزی به نام «رمز ارزها» را در نظر بگیرید که هیچ شباهتی با پول‌های رایج پیشین ندارد. به راستی، رواج پول جدید (رمز ارزها) و اقتصادی که بر اساس آن شکل خواهد گرفت، چه تبعات و لوازمی برای اخلاق خواهد داشت؟ آیا اخلاق پیشین، کافی و کارآمد خواهد بود و آیا نیازمند اخلاقی تازه هستیم؟

همچنین دنیای رباتیک آینده را تصور کنید که بیشتر کارها را ربات‌ها انجام می‌دهند و انسان با کشف منابع نوین ثروت - حتی در گُرات دیگر - در عین آنکه کمتر کار می‌کند، ثروت و سرمایه بیشتری به دست می‌آورد. در چنین وضعیتی، اخلاق کار و تلاش، رفاه، اوقات فراغت، بهره‌گیری از منابع انحصاری (برای مثال، معادن گُرات دیگر توسط کشورهای قدرتمند) و توزیع دارایی‌ها چه ملاحظات و احکام اخلاقی‌ای خواهند داشت؟ به راستی، با ساخت ابر انسان‌های ژنتیکی یا ماشین‌های فوق هوشمند در آینده، جوامع، طبقه‌های اجتماعی و دولت‌ها - به لحاظ نابرابری‌های اجتماعی - چه وضعیتی خواهند داشت؟

تعارض‌هایی که مندویل در اخلاق سنتی و اقتصاد نوین یافت، او را به این نتایج کشاند:

۱. فضیلت‌های اخلاقی فردگرایانه و تاریخی، رذیلت‌های اجتماعی و نابودگر تلاش و فعالیت، تولید ثروت، گردش نقدنگی و توسعه اقتصادی‌اند.
۲. رذیلت‌های اخلاقی فردی، فضیلت‌های اجتماعی‌اند و دقیقاً همان چیزهایی هستند که زیربنای تولید و رشد اقتصادی - به ویژه در دوران مدرن - را شکل می‌دهند.
۳. یا باید اخلاق فردی سنتی و لازمه آن (ویرانی اجتماع و اقتصاد برآمده از آن) را برگزید و یا باید اخلاقی تازه و متناسب با جامعه بنیان نهاد.
۴. وظیفه دولت‌ها مدیریت ماهرانه رذیلت‌های انسانی برای نیل به خیر عمومی است؛ نه پرورش فضیلت‌های اخلاق سنتی که تباہ کننده اجتماع هستند.

برای نمونه - از نظر مندویل - زهد، قناعت و عدم حرص و طمع‌ورزی - به عنوان سه فضیلت فردی در اخلاق سنتی و دینی - در حوزه اجتماعی، به ترتیب به کاهش تقاضا، کاهش تولید، بیکاری، رکود اقتصادی، افت درآمد ملی و درآمد سرانه و در نتیجه، از بین رفتن جامعه - به سبب جاماندن از رقابت بین‌المللی برای توسعه - می‌انجامند. این ایده ساده، امروزه این گونه طرح و صورت‌بندی می‌شود: کاهش سود (ولو سود مورد انتظار) به کاهش سرمایه‌گذاری و سپس افت تولید منجر می‌شود و در پی آن به بیکاری و سپس کاهش مخارج مصرفی و در پی آن به رکود و ورشکستگی می‌انجامد. همه اینها نتیجه کاهش سود یا انتظار کاهش سود هستند.

مندویل، برای آنکه شهود ما را نسبت به این مسئله فعال کند، این پرسش به نظر ساده را مطرح می‌کند که آیا محرکان اصلی توسعه و رشد اقتصادی - در طول تاریخ و حتی در اقتصادهای سنتی پیشین - افرادی پارسا، زاهد، مسلک و عارفانی دنیاگریز و عالمان مدرس‌نشین بودند، یا افرادی سودپرست، طماع و تجمل‌خواه؟

او نظریه خود را در سال ۱۷۰۵ در شعری ده صفحه‌ای به نام «کندوی پرشکوه»، یا «افسانه زنبوران» منتشر کرد که طرح‌ریزی نظریه‌اش در قالب یک آزمایش ذهنی داستانی بود که روشی رایج در پژوهش‌های نظری است. در این کتاب، مندویل تصویری از یک کندو ترسیم می‌کند که اعضای آن کندو / جامعه (زنبورهای عسل) تجملات و منافع شخصی را کنار می‌گذارند و به زندگی زاهدانه و به فضیلت‌های اخلاقی سنتی - از جمله قناعت، ساده‌زیستی، طمع‌نورزیدن، رضایت به حداقل‌ها، پرهیز از تجمل‌گرایی - روی می‌آورند. در نتیجه این سلوک و به دلیل کاهش تقاضا، نرخ و سطح تولید در جامعه پایین می‌آید و به تدریج، نظام اجتماعی و



اقتصادی کندو از هم می‌باشد و همگی به طور دسته‌جمعی بدبخت می‌شوند. او با طرح و روایت این داستان می‌کوشد تا نشان دهد که برخی رفتارها، مانند طمع که از نظر اخلاقی گناه و رذیلت به حساب می‌آیند، عملاً سبب قوام، توسعه و رفاه جامعه، به‌عنوان یک کل می‌شوند.

فریدریش فون هایک^۱ (۱۸۹۹-۱۹۹۲) - اقتصاددان و فیلسوف سیاسی معاصر و از رهبران اقتصادی مکتب اتریش - در کتاب قانون، قانون‌گذاری و آزادی - نظریه‌های مندویل دربارهٔ جامعه و سیاست را ستود. جان کینز^۲ (۱۸۸۳-۱۹۴۶) - اقتصاددان برجستهٔ قرن بیستم - نیز از ایده‌ها و نظریه‌های مندویل، در مقاله‌ای با نام «دربارهٔ مالتوس» و نیز در «نظریهٔ عمومی» بهره گرفت و او را دوباره در کانون توجه قرار داد. کینز، نظریه‌های مندویل را پیش‌درآمدی بر «نظریهٔ تقاضای مؤثر ناکافی» که خودش ارائه داده بود، می‌دانست.

۱. خاستگاه مشترک اخلاق و اقتصاد؛ چگونه خوب زیستن

اخلاق و اقتصاد، دو شاخهٔ معرفتی‌اند که خاستگاه مشترکی دارند و «تلاش فکری‌ای هستند برای پاسخ به دو پرسش مهم: (۱) زندگی خوب چیست؟ (۲) برای رسیدن به زندگی خوب، چه باید کرد؟ این خاستگاه مشترک میان اخلاق و اقتصاد چنان است که برخی اقتصاددانان بزرگ نخستین و برای مثال، برخی بنیان‌گذاران مکتب کلاسیک، یا خود اخلاق‌پژوه بوده‌اند؛ یا اینکه - همانند آدم اسمیت - متأثر از آرای اخلاقی فیلسوفانی چون مندویل و دیوید هیوم بوده‌اند. جالب است که خود دیوید هیوم - همانند جان لاک - یکی از نظریه‌پردازان مهم در نظریهٔ مقداری پول، تراز تجاری و ذخیرهٔ طلاست و دیدگاه‌های اقتصادی او در کتاب‌های تاریخ اقتصاد همواره مورد توجه و بحث بوده است (تفضلی، ۱۳۸۳، ص ۶۵-۶۶، ۸۷).

کلان نظریه‌های اخلاقی‌ای چون «سودگرایی» نیز اساساً محصول تلاش و تأملات اندیشمندانی‌اند که به واسطهٔ دانش اقتصادی یا اشتغال به مشاغل حکومتی در حوزهٔ اقتصاد و سر و کار داشتن با واقعیت‌های خرد و کلان جامعه، پاسخ‌های سستی به آن دو پرسش پیش‌گفته را به دلیل کوتاهی نگاهشان به زندگی فردی انسان، و ناتوانی‌شان از جامعه‌نگری، سیستمی‌نگریستن و بررسی فرد به عنوان جزئی از یک نظام اجتماعی و تاریخی - که تمام احوالات و کنش‌های او با

1. Friedrich von Hayek
2. John M. Keynes

جامعه و تاریخ تراپتی دوسویه دارد. ناقص دانسته و در صدد بنیان نهادن اخلاقی تازه بودند که میرا از نواقص یادشده باشد. بنابراین، بخشی از اخلاق جدید، محصول تلاش و تأملات اندیشمندان اخلاق پژوهی است که دغدغه‌ها و دیدگاه‌های عمیق اقتصادی داشته‌اند و اخلاق سنتی را برای زیست اجتماعی و به‌ویژه زیست انسان مدرن، کافی نمی‌دانسته‌اند.

از سوی دیگر، در اقتصاد جدید و با بیار آمدن برخی پیامدهای نامطلوب و از جمله بروز بی‌عدالتی و شکاف طبقاتی عمیق و گسترده - سویه‌های اخلاقی نگرستن در اقتصاد بالیدن گرفت و امروزه رو به گسترش است (see DeMartino, 2005; DeMartino, 2007). برای نمونه، سوسیالیسم و مارکسیسم اصولاً تلاش‌هایی برای رفع نقیصه بی‌عدالتی در ذات نظام سرمایه‌داری‌اند. در این زمینه، همچنین می‌توان به کوشش‌های آمارتیا سن^۱ (۱۹۳۳-...) - اقتصاددان هندی تبار برنده جایزه نوبل اقتصاد - اشاره کرد که می‌کوشد اقتصاد را از معرفتی ریاضی‌وار و مهندسی‌شده در قالب فرمول و اعداد، به یک علم اخلاق‌نگر تبدیل کند و سویه انسانی تری بدان ببخشد (Sen, 1987, p. 12; Sen, 1977, pp. 34-37).

بنابراین، بخش زیادی از معرفت اقتصادی و اخلاقی محصول تأملات و تلاش اندیشمندان در پاسخ به دو پرسش پیش‌گفته است که شاکله اندیشه‌ها و تحقیقات این دو حوزه را شکل می‌دهند. این خاستگاه مشترک، تجلیات مختلفی در تاریخ داشته است؛ گاه خود را در انسان‌شناسی اخلاقی و گاه در حوزه‌هایی خردتر مانند رفتارشناسی، بروز داده است (Becker, 1976, pp. 13-17). برای نمونه، جان استوارت میل^۲ (۱۸۰۶-۱۸۷۳) - آخرین اقتصاددان برجسته دوران کلاسیک و فیلسوف اجتماعی بلندآوازه قرن نوزدهم - علوم اقتصادی را تنها به عنوان بخشی از یک مطالعه وسیع‌تر از رفتار انسان به حساب آورده است که باید با دیگر نظریه‌های علوم اجتماعی - در طرحی وسیع‌تر و پیچیده‌تر - ترکیب شود. او ایده‌ها و دیدگاه‌هایش را در کتابی با نام اصول اقتصاد سیاسی و کاربردهای آن در فلسفه اجتماعی (۱۸۴۸) ارائه و تبیین کرد. بنا و مبنایی که او پایه‌گذاری کرد، به ایجاد شاخه‌ای از «علم اقتصاد» انجامید که امروز به نام «رفتارشناسی اقتصادی» نامیده شده که به بررسی انگیزه‌ها و کنش‌های انسان در رفتارهای اقتصادی می‌پردازد و اشتراکات بسیاری با اخلاق هنجاری سنتی و رایج دارد.

چرا با وجود خاستگاه مشترک، محصولاتی متفاوت تولید شده است؟ فارغ از تفاوت‌های روشی و موضوعی، تفاوت‌های رویکردی بیشتر از آنجا ناشی می‌شود که:

1. Amartya K. Sen
2. John Stuart Mill



۱. «اخلاق»، واکاوی معنا و ماهیت «زندگی خوب» را با توجه به محدودیت عمر آدمی پی می‌گیرد و «اقتصاد»، «زندگی خوب» را با نظر به محدودیت منابع تولید می‌کاود (Harsanyi, 1976, pp. 31-37).

۲. اخلاق، در تاریخ خود عموماً درگیر زندگی فرد انسانی بوده و انسان را عموماً به شکل اتمی منفرد و در نهایت، یک اتم مرتبط با چند اتم پیرامونش (خانواده، یا یک اجتماع کوچک) مورد توجه قرار داده است. از همین رو، در اخلاق سنتی، به ندرت، از محیط زیست جهانی یا مسئولیت فردی در برابر شهروندان جهان سخن به میان آمده است، اما «اقتصاد» زندگی فرد را در چارچوب نظام محلی، اجتماعی و همچنین بین‌المللی می‌کاود (Harsanyi, 1955, pp. 103-109). اخلاق، حتی وقتی از مفاهیم کلی‌ای چون «عدالت» و «سعادت» می‌گوید، باز هم در چارچوب فردی‌نگری است. هر چند، تلاش‌های جدید اندیشمندان اخلاق در جهت رفع این نقصان است و می‌کوشند مسائل جهانی را نیز مورد توجه قرار دهند.^۱ یک دلیل تاریخی برای تبیین چنین اقدامات و رویکردهایی از این دست، چه بسا آن باشد که اخلاق، محصول زمان‌هایی است که انسان‌ها آگاهی یا دخالت چندانی در سرنوشت جمعی خود نداشتند؛ در حالی که علم اخلاق جدید، محصول دورانی است که کشورها به سمت دموکراسی، سرنوشت مشترک و دیالکتیک جزء و کل در تمام امورات انسانی پیش می‌روند (Arrow, 1951, pp. 43-51).

۳. اخلاقِ فردنگر پیشین، به دلیل همان نگاه اتمی و فردگرایانه به انسان، وقتی وارد مسائل جمعی، ملی و بین‌المللی می‌شود، با دشواری‌ها یا مشکلات اخلاقی گونه‌گونی روبه‌رو می‌شود. به راستی - در حوزه تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی و اقتصادی و یا حضور ملی در تنازع بقای بین‌المللی - اصول اخلاقی‌ای چون لزوم شفافیت، صداقت، و حقیقت و مانند اینها چه اندازه اهمیت یا کارایی دارند؟ آیا قلمرو اخلاقِ فردنگر پیشین، سیاست و اقتصاد را در برنمی‌گیرد و نیازمند اخلاقی تازه هستیم؟ برخی مانند شهید صدر، به این معضل در مورد فقه و جامعه نیز توجه کرده بودند و به تأسیس فقه سیستمی باور داشتند.

۴. اخلاق - به دلیل ابتدا بر تلاش‌های فلسفی صرف و به تعبیر امروزی، تفکراتِ پشتِ مَبلی - معمولاً در دام انسانی انتزاعی افتاده است که زندگی مطلوب مورد نظرش گاه با زندگی انسان انضمامی بسیار متفاوت است و چه بسا دلیل کم‌توجهی اقشار مردم به یافته‌های فلسفی عالمان

۱. برای نمونه، پیتر سینگر و اخلاق جهانی شدن او بر مبنای سودگرایی جمعی.

همین باشد که این اندیشه‌ها را بسیار دور از زندگی خود می‌بینند. اقتصاد، به‌عکس، با واقعیت های زندگی و انسان انضمامی دارای گوشت و پوست و خون و درگیر جنگ و ستیز برای گذران زندگی سر و کار دارد و از همین روست که توجه عقل سلیم مردم را به خود جلب می‌کند.

۵. متمرکز شدن اقتصاد در انسان انضمامی و جزئیات زندگی واقعی در جامعه، او را از تحلیل های دقیق فلسفی و نیز بازخوانی پیش فرض هایی که - خودآگاه یا ناخودآگاه - در باب ماهیت انسان، خیر و شر، سعادت، حق، عدالت و انصاف دارد، محروم می‌کند. بر این اساس است که اینک شاهد تلاش هایی برای بازگرداندن دوباره بحث و تحلیل های فلسفی در حوزه اقتصاد هستیم (Griffin, 1993, pp. 65-66).

۲. مفهوم‌شناسی اخلاق و اقتصاد

الف) اخلاق

مباحث علم اخلاق را می‌توان به پنج قسم تقسیم کرد: ۱) «اخلاق تحلیلی یا فرااخلاق» که مشتمل بر معناشناسی الفاظ و مفاهیم اخلاقی، تحلیل و توجیه گزاره‌های اخلاقی و واکاوی سهم و نقش شهود، درون‌نگری، عاطفه و وجدان در توجیه اخلاقی است؛ ۲) «اخلاق هنجاری» که به بررسی و تعیین ملاک و معیار فعل اخلاقی می‌پردازد. نظریه‌های مربوط به ارزش و الزام اخلاقی، عمدتاً در قالب یکی از رویکردهای سه‌گانه (وظیفه‌گرایی،^۱ پیامدگرایی،^۲ و اخلاق فضیلت/فضیلت‌گرایی)^۳ طرح و ارائه می‌شوند (see MacIntyre, 1967؛ ۳) «اخلاق توصیفی» که فارغ از نگاه تجویزی و ارزش‌گذارانه، به توصیف باورهای اخلاقی مردم و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر جوامع و فرهنگ‌های گونه‌گون می‌پردازد؛ ۴) «روان‌شناسی اخلاق» که از منظری فلسفی / تجربی به واکاوی انگیزه‌ها و انگیزش اخلاقی و تحلیل و بررسی خودگرایی و لذت

۱. در نگاه وظیفه‌گرایان، درستی و نادرستی یک عمل، به اعتبار خود فعل منوط و مبتنی است؛ نه غایت و نتیجه آن فعل. ایمانوئل کانت، دیوید راس و اچ. ای. پریچارد از چهره‌های شاخص وظیفه‌گرا به شمار می‌روند.
۲. بر مبنای نظریه‌های پیامدگرایانه، هیچ فعلی فی‌نفسه و فارغ از نتایجی که به بار می‌آورد، درست یا نادرست نیست و ارزشگذاری یک عمل، تنها با توجه به پیامدهایی صورت می‌گیرد که به بار می‌آورد.
۳. بر مبنای اخلاق فضیلت/فضیلت‌گرایی، خوبی یا بدی یک عمل، به منش و انگیزه فاعل فعل منوط و وابسته است و از همین رو، چه بسا صدور یک فعل واحد از یک نفر (عامل اخلاقی فضیلت‌مند) درست باشد و از دیگری (انسانی که دارای فضیلت نیست) نادرست باشد (MacIntyre, 1984, pp. 193-194).



گرایی روان‌شناختی، ضعف اراده و ... می‌پردازد؛ ۵) «جامعه‌شناسی اخلاق» که ناظر به بررسی شرایط اجتماعی زیست اخلاقی و پیامدهای اخلاقی زیستن است.

ب) اقتصاد

«اقتصاد» نیز - همانند اخلاق هنجاری - در پی پاسخ به پرسش از ماهیت زندگی خوب و بررسی نوع و نحوه رفتار انسان برای نیل به آن زندگی خوب است؛ با این تفاوت که زندگی خوب (بهینه) را از چارچوب محدودیت منابع می‌کاود و افزون بر رفتار انسان، رفتار بنگاه‌ها، دولت‌ها و نظام بین‌الملل را نیز بررسی می‌کند و رفتار انسانی را نیز در بافت اینها می‌بیند. صد البته، اقتصاددانان نیز پیش‌فرض‌هایی فلسفی در باب انسان، خیر و شر، عقلانیت، سعادت، حق، عدالت و انصاف دارند که برخی از آنها به طور رسمی موضوع علم اخلاق به حساب می‌آیند.

اقتصاد چیست؟ در اقتصاد نیز - همانند دیگر علوم اجتماعی - ارائه تعریفی دقیق و جامع از اقتصاد، کما بیش دشوار و بلکه ناممکن است. اقتصاد در نگاه ارسطو، به «علم تدبیر منزل»، در نگاه آدام اسمیت، به «علم تولید، توزیع و مصرف ثروت»، در نگاه دیوید ریکاردو، به «علم توزیع ثروت»، در نگاه آلفرد مارشال، به «علم ایجاد رفاه انسان»، در نگاه وان هایت و کنت بولدینگ، به «علم مطالعه و طرز تعیین قیمت‌ها در بازار و مبادله کالا»، در نگاه لودویگ وان میرز، به «علم اتخاذ تصمیم عقلانی در شرایط کمیابی»، در نظر لیونل رابینز، به «علم تخصیص اقتصادی منابع کمیاب» و در نگاه و نظر برخی دیگر، «علم مطالعه رفتار انسان در جریان زندگی» تعریف شده است (نک: تفضلی، ۱۳۸۳، ص ۱۳-۱۴).

تعریف و تلقی‌ها از علم اقتصاد، مکاتب اقتصادی و گونه‌های روش‌شناسی آن، چنان گوناگون و گسترده‌اند که برخی چون جیکوب وینر^۱ (۱۸۹۲-۱۹۷۰) - اقتصاددان مشهور کانادایی - علم اقتصاد را این‌گونه تعریف کرده است: «اقتصاد، کاری است که اقتصاددانان انجام می‌دهند» (تفضلی، ۱۳۸۳، ص ۱۴).

از همین رو، معمولاً به تعریف‌های قراردادی میان اندیشمندان آن رشته بسنده می‌شود. بنا به یک تعریف رایج، «اقتصاد» علمی است که به بررسی رابطه امیال نامحدود انسان و امکانات و منابع محدود آدمی و ارائه بهترین راهکار برای ایجاد تناسب بین آن دو (انتخاب عقلانی در



۱۰۰

1. Jacob Viner

تخصیص بهینه منابع با کمترین هزینه و کسب بیشترین فایده می‌پردازد. البته، این تعریف چنان گسترده است که تمام حوزه‌های زندگی بشر در طول عمرش - از تحصیل، ورزش و ازدواج گرفته تا کار، معاملات و حتی مفاهیم اخلاقی و دینی، و خود عمر انسان و نحوه هزینه‌کرد آن - را در بر می‌گیرد (Becker, 1996, pp. 19-28; زندی و ایرانمنش، ۱۳۹۹، ص ۷۱۹-۷۲۶).

بر این اساس - در علم اقتصاد - با چهار مفهوم اساسی سر و کار داریم: (۱) امیال نامحدود؛ (۲) منابع محدود؛ (۳) هزینه فرصت؛ (۴) انتخاب عقلانی.

بر اساس مفهوم «هزینه فرصت»، از سویی سرتاسر زندگی انسان مقرون به انتخاب از میان چند گزینه است؛ و از سوی دیگر، انتخاب هر گزینه‌ای به معنای چشم‌پوشی از دیگر گزینه‌ها و قربانی کردن فرصت‌هاست؛ بنابراین، انسان عاقل کسی است که بهترین انتخاب را انجام دهد، یعنی انتخابی که در بردارنده بیشترین فایده و کمترین هزینه است. پوشیده نیست که تمام این امور پیچیده در مفروضات فلسفی و اخلاقی‌اند و از همین رو، امروزه شاخه‌ای از اقتصاد، به نام «فلسفه اقتصاد» به بررسی این مفروضات فلسفی و اخلاقی می‌پردازد و منظر و محتوای مشترکی با اخلاق هنجاری - و چه بسا فرااخلاق - دارد و بیشترین قرابت اقتصاد با اخلاق را در نگاه و نظریه «سودگرایی» می‌توان به نظاره نشست (Collard, 1978, pp. 138-141).

این قرابت در سرمایه‌داری کلاسیک، با بنیانگذاری آدام اسمیت، به اوج خود می‌رسد و او در دیدگاهی رادیکال، تنها راه تحقق خیر عمومی را در گرو پی‌گیری سود شخصی توسط هر فرد می‌داند. در یک بازار رقابت کامل، دستی نامرئی (قوانین علمی عرضه و تقاضا) سودگرایی‌های شخصی را به گونه‌ای سامان داده و تنظیم می‌کند که در نهایت، به خیر عمومی و منفعت عامه بیانجامد (Evensky, 1993, pp. 200-202).

جدا از فلسفه اقتصاد، خود علم اقتصاد رایج در شاخه‌های خرد و کلان و بین‌الملل آن چنین گستردگی‌ای ندارد و محدود به بررسی موضوعات عمده‌ای چون تولید، توزیع، مبادله، مصرف، سرمایه‌گذاری، پس‌انداز، عرضه، تقاضا، تورم، توزیع درآمد و ثروت، بیکاری، رشد اقتصادی و توسعه، پول، بانک، مالیات، تولید ناخالص/خالص ملی، درآمد سرانه، شاخص قیمت‌ها، هزینه‌های دولت، سیاست‌های اقتصادی، نرخ ارز، تراز پرداخت، واردات، صادرات، معاهدات اقتصادی و مانند اینهاست (دادگر و رحمانی، ۱۳۹۴، ص ۲۹).

در هر یک از این موضوعات نیز مسائل اخلاقی می‌تواند جاری و ساری باشد. برای نمونه، مسئله بسیار مهم اصالت آزادی و اختیار انسانی، یا عدالت و خیر عمومی و و یا این مسئله که آیا



اصولاً عدالت با جست‌وجوی خود عدالت پدید می‌آید یا آنکه عدالت، فضیلتی وضعیتی و محصول و نتیجه مجموع فضیلت‌های دیگری چون آزادی است (Roth, 1999, pp. 176-189) و یا تعارض آنها با کارکردها و پیامدهای اقتصادی.

علم اقتصاد در یک نگاه، به دو شاخه «اثباتی» و «دستوری» تقسیم می‌شود. «اقتصاد اثباتی» به بررسی، توصیف و پیش‌بینی هست‌ها و واقعیت‌های اقتصادی و رابطه میان متغیرهای اقتصادی می‌پردازد. برای نمونه، هنگامی که گفته می‌شود افزایش نقدینگی و خلق پول مازاد - به واسطه بی‌انضباطی بودجه یا بی‌انضباطی نظام بانکی - به بالا رفتن نرخ تورّم، و بالا رفتن نرخ تورّم به کاهش ارزش پول ملی، و کاهش ارزش پول ملی به گران شدن کالاها و در نهایت، به فقر عمومی می‌انجامد، در حوزه «اقتصاد اثباتی» هستیم.

اقتصاد دستوری، ناظر به حوزه بایدها و نبایدها در اقتصاد است. این بایدها و نبایدها یا مبتنی بر دانش اقتصاددان در اقتصاد اثباتی اند یا مبتنی بر شرایطی اند که سیاست‌گذار - بر اساس ضرورت‌های اجتماعی یا مصلحت‌های سیاسی - ناچار به تصمیم‌گیری، ولو بر خلاف دانش اقتصادی است. برای مثال، اعطای یارانه‌های مختلف، یا مصلحت‌اندیشی‌های حاکمان و اهل سیاست در جهت دستیابی به اهداف و مقاصد خود یا نظام سیاسی‌شان). بنابراین، تجویزهایی که برای کاهش تورّم و افزایش ارزش پول ملی می‌شود در حوزه «اقتصاد دستوری» است. البته، اعتبار این تقسیم‌بندی و اینکه دغدغه و مشغله اقتصاددان باید کدام‌یک از این دو باشد - محل اختلاف نظر در فلسفه اقتصاد است (دادگر و رحمانی، ۱۳۹۴، ص ۲۷-۲۹).

طبیعی است که در اینجا نیز رابطه اخلاق با اقتصاد، در هر دو شاخه اقتصاد مدّ نظر است، یعنی هم کشفیات اقتصاد اثباتی یا توصیفی را می‌توان با قواعد اخلاقی سنجید^۱ و هم دستورات اقتصاد دستوری و نیز سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دولتمردان را.

نکته‌ای که از اهمیت بسیار برخوردار است، توجه به پیچیدگی بسیار زیاد حوزه اقتصاد به سبب متغیرهای تأثیرگذار بی‌شمار و مزاحم از یک‌سو، و از سوی دیگر، به سبب پیچیدگی ذاتی خود ساختمان اقتصاد است. متغیرهای دخیل در اقتصاد آنقدر پرشمارند که توجه به همه آنها در حوزه معرفت، و جور نمودن آنها با هم - در حوزه عمل - ناممکن است. این پیچیدگی گاهی ناشی از ناسازگاری درونی خود قواعد و متغیرهای اقتصادی است که گاه در قالب

۱. برای نمونه، مباحث مربوط به عدالت توزیعی یا توسعه‌ای.

بحران‌های مالی بروز می‌یابد.^۱ برای مثال، سیاست‌های پولی یک دولت برای رفع تورّم، چه بسا به بیکاری بینجامد و یا اتخاذ برخی سیاست‌های ناظر به رفع بیکاری، تورّم بیار آورد.

در پایان این بخش، شایسته است به مفهوم مهم «نظام اقتصادی» نیز اشاره کنیم. «نظام اقتصادی» یک سنت جاافتاده است که هنجارها، اهداف، نهادها و سازمان‌های خاص خود را در موضوعات مختلف دارد. برای نمونه، می‌توان به نظام سرمایه‌داری و نهاد مالکیت خصوصی و مکانیزم بازار و آزادی اقتصادی به عنوان مهم‌ترین ویژگی‌های آن اشاره کرد.

پاسخ به این سه پرسش کلیدی، سبب پیدایش سازمان‌ها و مکاتب اقتصادی شده است: (۱) چه چیزی و به چه مقدار تولید شود؟ (۲) چگونه تولید شود؟ (۳) کالاها و خدمات تولیدشده، چگونه توزیع شوند؟ شیوه پاسخ به این سه پرسش، سبب ایجاد مکتب‌های مختلفی مانند «اقتصاد باز» (سرمایه‌داری)، «اقتصاد بسته» (سوسیالیستی)، و «اقتصاد مختلط» شده است که هر کدام کارکردها و پیامدهای منفی و مثبت خود را دارند (دادگر و رحمانی، ص ۳۱۳۰).

در این جا نیز افزون بر کارآمدی مدّ نظر (هزینه فرصت و انتخاب عقلانی)، گفتمان اخلاقی هم در انتخاب مکتب دخالت دارد، یعنی انتخاب مکتب مدّ نظر شما، بستگی به این دارد که برای مثال، برای آزادی، مالکیت خصوصی و توسعه اقتصادی، ارزش اخلاقی بیشتری قائل باشید یا برای عدالت اجتماعی؟ (Roth, 1999, pp. 49-56) و در صورت تعارض، کدام یک را در مقام سیاست‌گذاری باید برگزید؟ و یا برای مثال، در توزیع درآمدها، کدام ضابطه را به لحاظ اخلاقی رواتر می‌دانید و چرا؛ هر کس بر اساس میزان کار و بهره‌وری‌اش (سرمایه‌داری)، بر اساس میزان استعدادش (سوسیالیسم)، یا بر حسب نیازش (کمونیسم) (Broome, 1978, pp. 61-68).

اینجا نیز می‌توان این پرسش بسیار مهم اخلاقی را طرح کرد که کدام نظام اقتصادی است که - افزون بر تحقق کارکردهای اقتصادی، و نیز روان‌شناختی (شادی‌آفرینی، بهبود بخشیدن به سلامت روانی و افزایش عمر) (Frey, 2002, pp. 37-46) - بستر مناسب‌تری برای زیست و تربیت اخلاقی مردمان فراهم می‌آورد؟ و چرا؟ (Dutt, 2010, pp. 308-317; Friedman, 2005, pp. 75-83).



۳. مسئله‌شناسی مناسبات اخلاق و اقتصاد

منظور از مسئله‌شناسی آن است که یک پژوهشگر حوزه اخلاق و اقتصاد، موضوعات یا

۱. برای نمونه، بحران بانکی سال ۲۰۰۸ را بررسی و پی‌گیری کنید.

پرسش‌های مشترکی میان این دو حوزه می‌یابد که درخور مطالعه تطبیقی اند و یا احیاناً نیازمند ارائه پاسخی تازه هستند. البته، در مقام اشاره به تعریف‌های ارائه شده از اقتصاد، به برخی از این مسائل و گفتمان‌های مشترک اشاره شد و در این جا نیز به چند مصداق جزئی‌تر اشاره می‌کنیم؛ طبیعتاً استقرای همه مسایل، نیازمند نگارش رساله‌ای مفصل است.

الف) انگیزش اخلاقی و اقتصادی

«انگیزش»، مفهومی انتزاعی و برگرفته از منبعی فرضی است که انرژی و سوخت انجام رفتاری خاص را در انسان تأمین می‌کند. برای نمونه، «گرسنگی» منبع سوخت‌رسانی برای انجام رفتارهای منتهی به رفع گرسنگی است. این مسئله، همواره - در میان روان‌شناسان - محل بحث بوده است که آیا می‌توان یک یا چند منبع انگیزشی کلی را در انسان یافت که منبع سوخت‌رسانی به تمام رفتارها باشند. برای نمونه، زیست‌شناسان و روان‌شناسان تکاملی، بقا و تولید مثل را مهم‌ترین منابع انگیزش در ارگانیسم‌های زنده می‌دانند؛ به این معنا که هر رفتاری که از انسان سر می‌زند - اگر ژرف‌کاوی شود - برآمده از تلاش آدمی برای زنده ماندن و انتقال ژن‌های خود است. روان‌شناسان غریزه، مانند فروید، دو منبع شهوت و غضب (زندگی و مرگ) را منبع اصلی رفتارهای انسان می‌شمارند. آلفرد آدلر، «احساس / عقده حقارت» و تلاش برای رفع آن را چتر حاکم بر رفتارهای انسان می‌داند. از سوی دیگر، روان‌شناسان انسان‌گرا مانند «کارل راجرز» - به جای انگیزه‌های ناشی از کمبود و فقدان - انگیزه‌های وجودی‌ای چون تلاش برای رشد را منبع انگیزش می‌شمارند. نیازها، یکی دیگر از منابع انگیزشی در انسان هستند و هرم نیازهای ارائه شده از سوی آبراهام مزلو^۱ (۱۹۰۸ - ۱۹۷۰) - روان‌شناس انسان‌گرای آمریکایی - یکی از معروف‌ترین آنها است (نک: لارسن و باس، ۱۳۹۷، فصل ۱۱).

بحث از معنا، انواع و قلمرو انگیزش اخلاقی گر چه ریشه در گذشته - برای نمونه، در آثار و افکار دیوید هیوم - دارد، اما همچنان در دوران کودکی خود است. مسئله و مطلبی که در بحث انگیزش برای بررسی اقتصادی اهمیت دارد، عبارت است از:

۱. آیا می‌توان منبعی به جز آنچه بیان شد - برای نمونه، دیگرخواهی - در انسان یافت که آن را اخلاقی بدانیم؟ اگر چنین چیزی یافت نشود، آیا رفتار اخلاقی مفهومی تهی خواهد بود که

1. Abraham (Harold) Maslow

عبارتی دیگر از رفتارهای طبیعی انسان است؟ یکی از مهم‌ترین مسئله‌ها در این باره تعیین و تشخیص ماهیت انگیزه‌های انسان است. آیا چنان‌که سودگرایان اخلاقی و مدافعان آنها در علم اقتصاد باور دارند، کلی‌ترین منبع انگیزش انسان، لذت‌طلبی پرهیز از درد و الم است که خود را در زندگی اقتصادی و در قالب پی‌جویی سود و منفعت بروز می‌دهد، یا اینکه برخی رفتارهای آدمی از انگیزه‌های دیگری سرچشمه می‌گیرند؟

۲. رابطه انگیزه اخلاقی با انگیزه‌های اقتصادی چیست؟ آیا همان‌گونه که مندویل معتقد بود، انگیزه اخلاقی به معنای تباهی انگیزه و فعالیت اقتصادی است؟ یا چنان‌که ماکس وبر می‌گفت، می‌توان نقش علت زمینه‌ساز را بازی کند؟

اگر مهم‌ترین انگیزه طبیعی انسان در رفتار اقتصادی، کسب سود شخصی باشد،^۱ آیا می‌توان با وضع قوانین اقتصادی، این گزینه را کنترل و محدود ساخت و به نوعی، بر خلاف طبیعت رفتار کرد؟ آیا چنین کاری اخلاقاً رواست؟ لوازم و پیامدهای عمل بر خلاف طبیعت، چه خواهد بود؟

۳. در صورت پذیرش این نکته، آیا وظیفه اخلاقی این است که بکوشیم نظامی مبتنی بر گزینه و طبیعت بنا کنیم؟ توضیح آن که آدم اسمیت بر این باور بود که هر آن کس که دغدغه‌مند منفعت عمومی است، به دو دلیل، هیچ‌گاه خیر و منفعتی به عموم نخواهد رساند: (۱) نخست این که نمی‌داند «خیر عامه» چیست؛ (۲) دوم این که دقیقاً نمی‌داند چه باید بکند (Smith, 1776, pp. 78-85)، اما اگر طبق طبیعت خدادادی، هر کس در یک رقابت کاملاً آزاد، تنها به فکر خودش باشد، دست نامرئی بازار (قوانین حاکم بر عرضه و تقاضا) زمینه را فراهم می‌آورد تا در این رقابت، منافع عامه محقق شود (Evensky, 2005, pp. 128-34).

۴. رابطه انگیزش با نظام‌های اقتصادی چیست؟ همان‌طور که می‌دانیم، یکی از مهم‌ترین ادعاهای طرفداران «اقتصاد آزاد»، رابطه مستقیم آزادی فعالیت و مالکیت خصوصی با انگیزه‌های اخلاقی‌ای چون انگیزه برای کار کردن، تولید و بهره‌وری است. در انگاره‌های مدافعان این نظریه و با بررسی اقتصاد اشتراکی شوروی سابق و برای نمونه، کشاورزی دوران لنین و استالین، مهم‌ترین نقد بر اقتصادهای دولتی و شبه‌دولتی این است که کشته شدن انگیزه‌های فردی تولید، رشد و بهره‌وری، پیامدهای ناگوار آنها بر کل جامعه حتی با مجازات زندان و اعدام نیز مسیر صحیح ایجاد نشد. یکی از نقدهای وارد بر آرمان‌شهر کمونیستی کارل مارکس نیز تصویر خام و خیالی رشد و

۱. آدم اسمیت، نفع‌پرستی را امری الهی می‌شمارد (Smith, 1759, pp. 31-32).



توسعه بدون وجود آن انگیزه‌هایی است که مندویل برمی‌شمارد (نک: تفضلی، ۱۳۸۳، فصل نهم). همان‌گونه که در مقدمه مقاله اشاره شد، ماکس وبر به وجود یک رابطه خطی برگشت‌ناپذیر بین انگیزش اخلاقی دینی در مورد کار در میان پروتستان‌های کالونی و ایجاد نظام سرمایه‌داری، باور داشت. شایان ذکر است که پیروان ژان کالون^۱ (۱۵۰۹-۱۵۶۴) - بنیادگرای فرانسوی و از رهبران سرشناس فرقه مسیحی پروتستان - افزون بر آن که «کار» را یک وظیفه شرعی می‌انگاشتند؛ نه صرفاً عاملی برای ارضای نیاز و تنبلی را گناه کبیره و رعایت نظم و انضباط فردی را تکلیفی واجب می‌شمردند، اهل «زهد» (تولید انبوه و مصرف اندک) بودند و تعریف و تلقی خاص و تازه‌ای از انسان و تقدیر و سرنوشت آدمی داشتند (تفضلی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۰).

انگیزه‌های اخلاقی / دینی پیروان کالون و نگاه آنها به کار و صورت‌بندی آن در قالب یک «رسالت دینی» - به تدریج - سبب انباشت سرمایه‌های کلان و در نهایت، پس‌انداز شدن آن و جریان یافتن این سرمایه در امر تولید انبوه شد که در فرایند تاریخی پیچیده‌ای به رشد عقل‌ابزاری، بوروکراسی نوین و نظام سرمایه‌داری انجامید.

البته، این فرایند، برگشتی نیست؛ به این معنا که هر چند نوع نگاه و باورهای کالون چنین نتایجی در برداشت، اما وقتی نهال آن باورها (نگرش و نظام سرمایه‌داری) به بار بنشیند، آن انگیزه‌های اولیه کالونی کاملاً محو می‌شوند و جای خود را به ضد آن (مصرف انبوه، مادی‌گرایی و طمع‌ورزی) می‌دهند و به سکولاریزمی می‌انجامد که - به تعبیر وبر - اگر کالون زنده می‌شد و آن را می‌دید، از غصه دق می‌کرد (Weber, 2002, pp. 27-43). مرتضی مطهری نیز در بحث از معنا و مفهوم زهد، همین معنای کالونی از «زهد» (تولید انبوه، مصرف اندک) را برمی‌گزیند، اما به این نکته توجه نمی‌دهد که چنین تلقی‌ای، چه نتایجی در آینده در بر خواهد داشت.

جدا از تقدیمات جامعه‌شناختی و تاریخی‌ای که بر دیدگاه وبر وارد شد، مندویل اصولاً به تضاد انگیزش اخلاقی و رشد اقتصادی قائل بود. «اقتصاد» بر مبنای حرص، طمع، آزمندی، منیت و رفاه‌زدگی پیش می‌رود؛ نه مفاهیم اخلاقی. این مفهوم را در دو جا می‌توان رهگیری کرد: نخست، در بحث تولید و پاسخ به این پرسش که چه چیزهایی - به لحاظ اقتصادی - بر جهش تولید اثر گذارند؟ و بر فرض محقق شدن جهش تولید - به لحاظ جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و همچنین به لحاظ اخلاقی و دینی - چه پیامدها و لوازمی در بر خواهد داشت؟^۲

1. Jean Calvin

۲. برای مثال، همبستگی بین طغیان با استغنا در قرآن کریم (نک: سوره علق، آیه ۶-۷).

یکی از مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر رشد تولید، «مصرف» است، یعنی باید ابتدا انگیزه مصرف در ذهن مردم یک کشور پیدا شود، تا بر اثر مصرف، تقاضای تولید صورت پذیرد. چنان که می‌دانیم همین ایده ساده از سوی کینز، بحران سنگین اقتصادی دهه سی آمریکا را پایان بخشید و از آن پس، ترغیب به مصرف انبوه برای چرخیدن چرخ‌های اقتصاد یک کشور، به یک اصل اقتصادی مهم بدل شد (see: Keynes, 1936). این همان چیزی بود که مندویل به شکل ساده به آن اشاره کرده بود: چرخ اقتصاد با حرص و طمع و ولع مصرف و با تجمل‌گرایی می‌چرخد. نکته دوم در مورد مفهومی است در اقتصاد که از آن با عنوان «کالاهای تجملی» یاد می‌شود و در رساله زنبوران مندویل نیز به آن اشاره شده است. کالاهای تجملی - در یک تعریفی عام - عبارتند است از هر آنچه که افزون بر منابع برآورده کننده نیازهای اصلی انسان‌اند. برای نمونه، یک ماشین پیکان نیز می‌تواند نیاز انسان به عبور و مرور را برآورد کند، اما آدمی به استفاده از ماشین‌های تجملی میل و گرایش دارد. با یک لامپ هم می‌توان فضای منزل را روشن کرد، اما همواره میل به استفاده از لوسترهای گران‌قیمت و پر زرق و برق وجود دارد. به نظر مندویل، این تجمل‌گرایی، هرچند - از منظر اخلاق سنتی - نکوهیده و بد است، اما زیربنای اقتصاد است و اصولاً اخلاق اقتصادی با اخلاق فردی متفاوت است.

ب) بینش‌های اخلاقی و اقتصادی

همانگونه که پیش‌تر بیان شد، «اقتصاد» دانشی پیچیده است و این پیچیدگی هم از خود قواعد اقتصادی که گاه با هم ناسازگارند نشأت می‌گیرد، و هم برآمده از پیچیدگی متغیرهای بیرونی - اعم از متغیرهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی - است. برای نمونه، موقعیتی را در نظر بگیرید که برای دستیابی به یک توسعه پایدار، نیازمند ناگزیر از اعمال یک جراحی عمیق اقتصادی باشیم که از پیامدهای آشکار و قطعی آن، به ورطه فقر و تنگدستی فرو غلتیدن دهک‌های پایین اجتماع - در بیست سال آغازین اجرای این اقدام اقتصادی - است و البته، تردیدی نداریم که اگر این جراحی اقتصادی صورت نگیرد، در پنجاه سال بعد، درگیر و دچار فقری فراگیر می‌شویم. آیا برای رسیدن به آن توسعه مورد انتظار و احتمالی، اخلاقاً مجاز به تحمیل آن فقر بر میلیون‌ها انسان کنونی هستیم؟^۱ این مثال ساده، به موقعیتی مربوط بود که نیت توسعه حقیقی وجود دارد، اما در واقعیت،

۱. این شرایط، شبیه موقعیتی است که ناگزیر از حمله به هم‌زمانی هستیم که دشمن آنها را سپر خود کرده است.



تیت‌ها مبتدل‌تر از این هستند و عموماً در جهت مقاصد سیاسی حاکمان و برای حفظ قدرت یا اقتدار و نفوذ بیشتر و یا حتی گاه با تیت‌های خالصانه برای حفظ جامعه و قوام اجتماعی انجام می‌گیرند و از همین رو، دقیقاً بر خلاف قواعد اقتصادی پذیرفته‌شده عمل می‌کنند.

پرسش این است که در این موارد ناسازگاری، چه باید کرد؟ ممکن است پاسخ مورد دوم، کمی روشن‌تر به نظر برسد، اما در ناسازگاری بین حقایق اقتصادی و واقعیت‌های اجتماعی در مورد اول و سوم، چه باید کرد؟ آیا حقیقت‌های اقتصادی باید ملاک عمل قرار گیرند؛ یا صرف نظر از این که چه به بار می‌آید؟ یا آنکه مصلحت کنونی بر حقایق اقتصادی مقدم است؟ برای این دو ناسازگاری، شواهد و مثال‌های بسیاری می‌توان آورد. یک نمونه بارز آن بحث اعطای یارانه‌ها، به ویژه یارانه‌های پنهان در حوزه مصرف انرژی است. امروزه می‌دانیم که اعطای برخی یارانه‌ها، مایه ویرانی بنیان‌های اقتصادی است و بیشترین سود یارانه‌ها - در درازمدت - به جیب اغنیا و افراد غیرنیازمند می‌روند و با ایجاد تورم، هزینه‌ای چند برابر بر مردمان فقیر تحمیل می‌کند. از سوی دیگر، حذف یارانه‌ها و برای مثال، واقعی شدن بهای برق و آب مصرفی و یا قیمت دارو نیز به از هم‌گسیختگی نظام زندگی دهک‌هایی می‌انجامد که به مدد این یارانه‌ها زندگی می‌گذرانند. این جاست که دولت ناگزیر است یا به واقعیت‌های اقتصادی توجه کند و یا قیمت‌گذاری دستوری را که - در درازمدت - به ویرانی صنایع می‌انجامد، در دستور کار قرار دهد. باید توجه داشت که گرفتار آمدن دولت‌ها در این موقعیت‌های دشوار، همیشه و لزوماً نتیجه و محصول اتخاذ سیاست‌گذاری‌های غلط نیست.

برای مورد دوم نیز یک مثال می‌زنیم. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، افزایش نقدینگی و خلق پول مازاد، به بالا رفتن نرخ تورم و کاهش ارزش پول ملی و به تبع آن، گران شدن قیمت کالاها و پایین آمدن قدرت خرید افراد و بروز فقر گسترده می‌انجامد (دادگر و رحمانی، ۱۳۹۴، فصل ۱۱). تورم، تنها ریشه در گران‌فروشی، دلّالی و احتکار ندارد، بلکه ریشه اصلی آن را باید در سیاست‌هایی جست و جود کرد که از سوی بانک مرکزی، اتخاذ و اعمال می‌شوند. بر این اساس، مبارزه با تورم، یعنی ایجاد اصلاحات اساسی در ساختار بانک مرکزی و نظام بانکداری (نظارت بر برقراری تعادل میان تعهدات و دارایی‌های بانکی) و نظام پولی (برقراری تعادل میان سیاست‌های انقباضی و انبساطی در راستای ایجاد تعادل میان رشد تولید و نوسان قیمت‌ها) برای کنترل نقدینگی و یا زدودن فساد از چهره نظام بانکی و پانزی شدن بانک‌ها (دادگر و رحمانی، ۱۳۹۴، فصل ۱۲).

مورد دیگر برای بیش‌های اخلاقی/ اقتصادی، بحث عقلانیت و نیز رابطه عدالت، آزادی و توجه

به پیامدهای اقتصادی است. همانگونه که پیش تر و در مقام اشاره به تعریف و تلقی های گونه‌گون از اقتصاد گفته شد، «انتخاب عقلانی» به مثابه یکی از مهم‌ترین مقومات اقتصاد، عبارت است از انتخابی که هزینه فرصت کمتری در بر داشته باشد. این عقلانیت - که به «عقلانیت ابزاری» یا «عقلانیت وبری» نیز معروف است - مهم‌ترین تعریف عقل از منظر اقتصاد است. این شیوه عقلانیت چه تناسبی با اخلاق دارد؟ آیا هزینه فرصت و بهینه‌سازی، تنها یک امر شخصی است یا جمعی؟ و اگر جمعی است، چه جمع و جمعیتی (خانواده، شهر، کشور، کل دنیا) را در بر می‌گیرد؟ آیا منحصر به دوره و زمانی خاص و برای مثال، نسل من در استفاده از منابع است؟ بحث مهم دیگر، «عدالت» است. می‌دانیم که عدالت، خوب و دارای ارزش اخلاقی است، اما «عدالت» - به واقع - چیست؟ و مهم‌تر از آن این پرسش است که «عدالت» - به عنوان یک ارزش - با چه روش یا روش‌هایی ایجاد و محقق می‌شود؟ برای مثال، آیا با یکسان‌سازی درآمدها و توزیع ثروت‌ها به طور مساوی، محقق می‌شود؟ یا تنها با ایجاد فضا و بستری عادلانه برای رشد و شکوفایی استعدادها؟ پیروی از کدام مکتب یا نظام اقتصادی (اقتصاد بازار آزاد یا اقتصاد بسته دولتی)، تحقق عدالت اقتصادی و اجتماعی را بهتر یا سریع‌تر میسر می‌سازد؟ و اساساً رابطه «عدالت اجتماعی» با توسعه و رشد چیست؟ (Rawls, 1971, pp. 211-213).

ج) کنش‌های اخلاقی و اقتصادی

برای کنش‌های اقتصادی نیز می‌توان نمونه‌های فراوان آورد. یکی از مهم‌ترین مباحث اخلاقی که در سطح عامه مردم نیز مطرح است، پرسش از جواز اخلاقی تحمیل رنج غیر ضروری بر عموم مردم به واسطه اتخاذ تصمیم‌ها و یا انجام اقدامات و کنش‌های خاص سیاسی و یا ایدئولوژیکی ای است که گاه به بها یا بهانه حفظ استقلال صورت می‌گیرند. بحث «ارزش اضافی» و نظریه استثمار کارل مارکس، مسئله و مثال دیگری است که هر چند جنبه تاریخی دارد، در اصل، یک بحث اخلاقی درخور توجه است (see Marx, 1869). از زمان یونان باستان، همواره این مسئله مطرح بوده است که قیمت‌گذاری کالاها و خدمات، باید بر چه اساس و معیاری صورت گیرد.^۱ تردیدی نیست که این مسئله، از منظر اخلاقی و به شکل مستقل و مفصل، در خور بحث و

۱. برای نمونه، کمیابی، عرضه و تقاضا، میزان هزینه انجام‌شده برای تولید، مقدار نیروی به‌کار رفته برای تولید و ...

بررسی است، اما مسئله‌ای که توجه مارکس را جلب کرد و پی‌جویی پاسخ آن، به طراحی و ارائه یک نظام فلسفی-اقتصادی انجامید، این مسئله و پرسش بود که سود ناشی از فروش یک کالا، متعلق به کیست؟

انگاره «ارزش اضافی»، تاب تفسیرهای متفاوت دارد و یک تفسیر ساده از آن این است: کارگری را در نظر آورید که با روزی ده ساعت کار روزانه، کالایی تولید می‌کند که ده واحد پولی ارزش دارد. در گذشته که تقسیم کار دقیقی وجود نداشت و شیوه توزیع درآمد به دست دولت‌ها و صاحبان صنایع تعیین نمی‌شد، کارگر هم مالک ابزار تولید بود و هم مالک ارزش به‌دست‌آمده از فروش کالای تولیدی، اما در دوران سرمایه‌داری و به دلیل پیشرفت‌های صنعتی، صاحبان سرمایه مالک ابزار تولید هستند و بسیاری از افراد برای آنها کار می‌کنند؛ بدون آنکه صاحب و مالک سرمایه و ابزار تولید و در نتیجه، مالک محصول تولیدی خود باشند (مفهوم از خودیگانگی مارکس).

صاحبان سرمایه - در یک نظام درآمدی خاص - دو واحد نظام پولی، به کارگر دستمزد می‌دهند. در نتیجه، هشت واحد، از کل سرمایه بدست آمده، باقی می‌ماند. فرض کنید که سرمایه‌دار نیز با احتساب هزینه کرد سرمایه‌اش برای امور مختلف مربوط به تولید (تهیه ابزار و پرداخت دستمزد و ...)، سه واحد پولی هزینه کرده است. اینک، پرسش این است که آن پنج واحد پولی باقیمانده از فروش کالا متعلق به چه کسی است؛ کارگر یا کارفرمای صاحب سرمایه؟ اگر به هر دلیلی - برای مثال، به دلیل بروز قحطی، تورم، احتکار، افزایش عمومی قیمت‌های جهانی و ... - ارزش آن کالا ۳۰ واحد شود، ۲۵ واحد اضافه متعلق به کیست؟

نظام سرمایه‌داری، این مبلغ را متعلق به صاحب سرمایه می‌داند و این همان «نظریه استثمار کارگر» مارکس است که افزایش نرخ سود سرمایه‌دار، بر اساس آن، تابعی از افزایش نرخ استثمار کارگر است و این نرخ - در نظام سرمایه‌داری - هر روز در حال افزایش است و این اختلاف طبقاتی و نیز پیدایش ارتش بیکاران برآمده از رشد فناوری - به اعتقاد مارکس - روزی به قیام کارگران و ارتش ذخیره بیکاران علیه صاحبان سرمایه، و براندازی سرمایه‌داری و جایگزین کردن نظام «اشتراکی» می‌انجامد (تفضلی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۵-۱۷۶).

افزون بر ملاحظات اخلاقی مربوط به «ارزش اضافی»، هر یک از طرفین را که مالک سود برگزینیم و بدانیم - به سبب پیچیدگی‌های حاکم بر اقتصاد - مشکلات و محذوراتی در بر خواهد داشت. برای نمونه، اگر کارگر را مالک آن ارزش اضافی بدانیم و او را شریک در کالا بشماریم و نه دستمزد بگیر، طبعاً با کاهش نرخ سود، میل سرمایه‌دار به سرمایه‌گذاری کم می‌شود و در

نتیجه، به رکود اقتصادی و بروز فقر عمومی می انجامد. نباید از نظر دور داشت که تمایز سه‌گانه انگیزش، بینش و کنش، صرفاً مفهومی و تبیینی است و در عالم خارج، این تمایز وجود ندارد و همه آنها به هم مربوط و همبسته‌اند. همچنین نکات و نمونه‌های پیش گفته، تنها نمونه‌هایی انگشت‌شمار از هزاران مسئله اقتصادی‌اند که درخور بررسی و پژوهش‌اند و می‌تواند برای پژوهشگران حوزه اخلاق و اقتصاد جذاب باشد.

نتیجه‌گیری

خلاصه و برآیند مطالب و مسائل پیش گفته که می‌تواند نقشه راه تحقیقات پیش رو باشد، عبارتند از:

۱. ادعای افراطی افرادی چون مندویل در باب ناسازگاری کلی اخلاق و اقتصاد، نادرست است و دست‌کم نظریه ماکس وبر می‌تواند شاهی بر خلاف آن باشد. اگر از بحث نظام اقتصادی چشم‌پوشیم و صرفاً بر کنش‌های اقتصادی فردگرایانه - بدون در نظر گرفتن نتایج اجتماعی تجمیع سرمایه از منظر وبر - تمرکز کنیم، در طول تاریخ نیز افراد اخلاقی، مولد و زاهد مسلک بسیاری را می‌توان سراغ گرفت که در سطح فردی حاکی از قابلیت جمع‌انگیزش اخلاقی و اقتصادی است؛ همانند امام علی (ع).

۲. ایده‌های فروکاهش‌گرایانه مندویل در باب انگیزه‌های انسانی - افزون بر بحث و بررسی‌های نظری - نیازمند کاوش‌های تجربی است. آیا بین‌گونه‌ای از انگیزه‌ها و رشد و توسعه اقتصادی، رابطه معناداری وجود دارد؟ این رابطه از چه سنخی (علی یا همبستگی) است؟

۳. آنچه مندویل می‌گوید، بر اساس چارچوب نظری سرمایه‌داری در اقتصاد است که «مصرف» از بُت‌های مقدس آن است. چارچوب‌های نظری تازه‌تری در غرب شکل گرفته‌اند که چنین بُت‌هایی را عامل اصلی تخریب محیط زیست و نادیده‌انگاشتن بخش زیادی از انسان‌ها می‌دانند. برای نمونه، می‌توان به نظریه «اقتصاد دوناتی»^۱ از کیت ریورت^۲ (۱۹۷۰-...) - اقتصاددان برجسته حوزه محیط زیست - اشاره کرد که اینک جایگزین سرمایه‌داری در چند شهر مهم غربی شده است و می‌کوشد نقاط ضعف نظام سرمایه‌داری را - در امور مربوط به

1. Doughnut Economy
2. Kate Raworth

- محیط زیست و روابط انسانی - برطرف کند و خوانشی تازه از اقتصاد به دست دهد.^۱
۴. هم اقتصاد موجود و هم اخلاق سنتی موجود، گفتمان‌های مشترکی دارند که بخشی از آنها مورد بررسی قرار گرفتند.
۵. ملموس‌ترین تعارض‌ها و دشواری‌های اخلاقی را در تقابل اخلاق با اقتصاد می‌توان یافت و مهم‌ترین تلاش تاریخی برای اشتراک گفتمان اقتصاد با اخلاق و حل تعارض‌های آن دورا می‌توان در نظریه و نظام سودگرایی دید. به یک معنا، «سودگرایی»، عبارت است از حضور اقتصاد در حوزه اخلاق و حضور اخلاق در حوزه اقتصاد.
۶. وجود گفتمان‌های مشترک پیشین، دلیل اشتراک آتی آنها نخواهد بود. بر خلاف اخلاق - که پدیده‌ای کما بیش ایستا یا کند است - اقتصاد، پدیده‌ای پویا و شتابنده است که در مسیر زمان سرعتش نیز بیشتر خواهد شد.
۷. تفاضل سرعت، احتمالاً در آینده‌ای نزدیک به حدی می‌رسد که تعارض‌های اخلاق و اقتصاد بیشینه شده و طبیعتاً - به دلیل نزدیکی بیشتر اقتصاد با بقا و رفاه انسان - بازنده احتمالی، اخلاق سنتی خواهد بود.
۸. اقتصاد پویای پرسرعت - چه در بخش معرفت و چه در بخش عمل - نیازمند بنای اخلاقی تازه، پویا و عینی‌تر برای زندگی‌های آینده است.
۹. بنای این اخلاق نمی‌تواند همانند گذشته بر اساس فرد بماند شکل گیرد. واحد مورد توجه اخلاق آینده، فرد در نسبت با جامعه و توسعه‌هایش در ابعاد مختلف است.
۱۰. آشنایی با معنا و ماهیت روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، سیاست و همچنین فناوری و ابعاد بین‌المللی حیات، از دیگر لوازم اخلاق پژوهی آینده‌اند.
۱۱. تلاش یادشده دوسویه است. از آنجا که اقتصاد با امیال نامحدود بشر سر و کار دارد، خودش نیز می‌تواند در سرازیری میل نامحدود و در نتیجه، قیدزدایی و هوس‌محوری قرار گیرد.
۱۲. اخلاقی‌سازی اقتصاد نیز همواره باید مورد توجه اقتصاددانان باشد و احتمالاً بقای گونه انسانی با عدم تعادل اقتصادی که بخشی از آن در اخلاقی‌سازی آن بروز می‌یابد، به خطر می‌افتد.
۱۳. بررسی دقیق نکات و مسائل پیش‌گفته، نیازمند بنای میان‌رشته‌ای تازه، و تحقیق و تعامل

۱. کتاب اصلی ریورت، تا کنون به بیست زبان ترجمه شده، اما متأسفانه، هنوز به فارسی ترجمه نشده است.

اندیشمندی خیره - فراتر از مباحث پیشین - حول محور اخلاق در اقتصاد، اخلاق توسعه یا اقتصاد در اخلاق است (Audi, 2009, pp. 139-151; Crocker, 1991, pp. 458-464).

۱۴. با توجه به تلاش‌های فردی و تک‌نگاشته‌های انگشت‌شمار در این زمینه، بنای چنین میان‌رشته‌ای همچنان دور از ذهن می‌نماید و جا دارد اندیشمندان ایرانی به استقبال آن رفته و پیشگامان مؤسس باشند.

فهرست منابع

تفضلی، فریدون. (۱۳۸۳). تاریخ عقاید اقتصادی، از افلاطون تا دوره معاصر. تهران: نشر نی.

دادگر، یدالله؛ رحمانی، تیمور. (۱۳۹۴). مبانی و اصول علم اقتصاد. قم: انتشارات بوستان کتاب.

زندگی، محسن؛ ایرانمنش، پری. (۱۳۹۹). روان‌شناسی دین و معنویت؛ تاریخچه، نظریات، حوزه‌ها. قم: انتشارات ادیان.

لارسن، رندی جی؛ باس، دیوید، ام. (۱۳۹۷). روان‌شناسی شخصیت. (ترجمه فرهاد جمهری و همکاران). تهران: انتشارات رشد.

- Anderson, E. (1990). The Ethical Limitations of the Market. *Economics and Philosophy*, 6(2), 179. <https://doi.org/10.1017/S0266267100001218> reprinted in Wilber, C. K. (Ed.), *Economics, Ethics and Public Policy*, London: Rowman and Littlefield.
- Anderson, E. (1993). *Value in Ethics and Economic*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Arrow, K. J. (1950). *Social Choice and Individual Values* (First Edition). John Wiley & Sons/ Chapman & Hall, Ltd.
- Audi, R. (2009). *Business Ethics and Ethical Business* (1st edition). Oxford & New York: Oxford University Press.
- Becker, G. S. (1976). *the Economic Approach to Human Behavior*. Chicago: University of Chicago Press.
- Becker, Gary S. and Guity Nashat Becker (1996). *The Economics of Life: From Baseball to Affirmative Action to Immigration, How Real-World Issues Affect Our Everyday Life*. New York: McGraw-Hill.
- Broome, J. (1978). *Choice and Value in Economics*. *Oxford Economic Papers*, 30.
- Broome, J. (1999). *Ethics out of Economics*. Cambridge University Press.



- Collard, D. (1978). *Altruism and Economy. A Study in Non-Selfish Economics*, Oxford University Press.
- Crocker, D. (1991). Towards Development Ethics. *World Development*, 19(5) 457–483.
- DeMartino, G. (2005). A Professional Ethics Code for Economists. *Challenge*, 48(4), 88–104.
- DeMartino, George (2007). *The Economist's Oath: On the Need for and Content of Professional Economic Ethics*, Oxford: Oxford University Press.
- Dutt, A. K., & Wilber, C. K. (2010). Development ethics and development economics. In A. K. Dutt & C. K. Wilber (Eds.), *New Directions in Development Ethics: Essays in Honor of Denis Goulet* (1st Edition, pp. 128-152). University of Notre Dame Press.
- Evensky, J. (1993). Retrospectives: Ethics and the Invisible Hand. *Journal of Economic Perspectives*, 7, 197–205. <https://doi.org/10.1257/jep.7.2.197> reprinted in Wilber, C. K. (Ed.) *Economics, Ethics and Public Policy*. London: Rowman and Littlefield.
- Evensky, J. (2005). *Adam Smith's Moral Philosophy: A Historical and Contemporary Perspective on Markets, Law, Ethics, and Culture*. Cambridge University Press.
- Frey, B. S., & Stutzer, A. (2002). *Happiness and Economics*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Friedman, B. M. (2005). *The Moral Consequences of Economic Growth*. New York: Alfred A. Knopf.
- Friedman, Benjamin (2005). *The Moral Consequences of Growth*, New York: Alfred A. Knopf.
- Griffin, J. (1993). The Winding Road from Good to Right. In R. G. Frey & C. W. Morris (Eds.), *Value, Welfare, and Morality* (Illustrated edition, pp. 73-101). Cambridge University Press.
- Harsanyi, J. C. (1955). Cardinal Welfare, Individualistic Ethics, and Interpersonal Comparisons of Utility. *Journal of Political Economy*, 63(4), 309–321.
- Harsanyi, J. C. (1976). *Essays on Ethics, Social Behaviour, and Scientific Explanation* Dordrecht: Reidel.
- Keynes, J. M. [1936]. *The General Theory of Employment, Interest, and Money*. London.
- MacIntyre, A. (1984). *After Virtue: A Study in Moral Theory, Third Edition* (2nd edition). Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Marx, K. (1869). *Capital: A Critique of Political Economy* (Vol. 1). New York: Vintage Books.
- Mill, J. S. (1848). Principles of Political Economy. In *Collected Works of John*



Stuart Mill (Vol. 3, pp. 34-56). Toronto: University of Toronto Press.

Rawls, J. (1971). *A Theory of Justice*. Harvard University Press.

Roth, T. P. (1999). *Ethics, Economics and Freedom. The failure of consequentialist social welfare theory*. Aldershot.

Samuelson, P. (1947). *Foundations of Economic Analysis*. Harvard University Press.

Schumpeter, J. A. (1954). *History of Economic Analysis*. Oxford, UK: Oxford University Press.

Sen, A. K. (1977). Rationality and Morality: A Reply. In A. P. Hamlin (Ed.), *Ethics and Economics* (Vol. 1, pp. 12-27). E. Elgar Publishing Company.

Sen, A. K. (1987). *On Ethics and Economic*. Blackwell

Smith, A. (1759). The Theory of Moral Sentiments. In D. D. Raphael & A. L. Macfie. (Eds.) *The Glasgow Edition of the Works and Correspondences of Adam Smith* (Vol. 1, pp. 62-78). Oxford: Clarendon Press.

Smith, Adam (1776). An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations. In W. B. Todd, (Ed.), *The Glasgow Edition of the Works and Correspondences of Adam Smith* (Vol. 2, pp. 138-155). Oxford: Clarendon Press.

Thorbecke, E., & Babcock, H. (2002). Happiness and Economics: Bruno S. Frey and Alois Stutzer. *The Journal of Socio-Economics*, 31, 581-582. [https://doi.org/10.1016/S1053-5357\(02\)00208-1](https://doi.org/10.1016/S1053-5357(02)00208-1)

Weber, M. (2002) [1905]. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (S. Kalberg, Trans.). Roxbury Publishing.

Wilber, C. K. (1984). Introduction. In A. Fanfani, G. Campanini, & C. M. A. Clark (Eds.), *Catholicism, Protestantism, and Capitalism* (pp. vii-xxvii). Notre Dame: University of Notre Dame Press.





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی